

## تحریکات تفرقه افکنانه کیشان و پیامدهای ناگوار آن در کشور

پس از درگذشت بهرام گور پسرش یزدگرد دوم به پادشاهی نشست. تا زمانی که مهرنرسی زنده بود، دربار ایران از همان سیاست مُتَّع در زمان بهرام گور پیروی کرد. سیاست تسامح دینی و آبادسازی کشور در زمان یزدگرد دوم ادامه یافت، و مهرنرسی بعنوان مقتدرترین شخصیت کشور در دربار ماندگار شد. او در زمان بهرام سه فرزندش را در سه منصب کلیدی کشور گماشت و این سه تن بعنوان مجریان اراده او در این مناصب عمل میکردند. یک پسرش بنام **زروان داد** رئیس امور مذهبی و متولی امور آتشکده‌های کشور (هیربدان هیربد) بود؛ پسر دیگرش **ماه‌گشنسپ** رئیس کل دیوان کشاورزی (واستریوشان‌سالار) بود؛ و پسر سومش **کاردار** فرمانده کل نیروهای مسلح (ارتشتاران‌سالار) بود.<sup>۱</sup> جمع آمدن مناصب کلیدی کشور در دست مهرنرسی از او شخصیتی ساخته بود که بر جریان امور کشور تسلط کامل داشت؛ و چون شخصیتی خیراندیش و ایران‌دوست بود با قدرت فائده‌اش در جهت فلاح و بهبود کشور عمل میکرد.

مهرنرسی نه تنها برجسته‌ترین سیاست‌ساز کشور بود بلکه برجسته‌ترین دین‌شناسان و متکلم نیز به‌شمار میرفت، و همچون اسلاف بزرگش طرفدار آزادی دینی بود و عقیده داشت که ایران کشور بزرگ و پهناوری است که اقوام و نژادها و ادیان و عقائد گوناگون را در دامن خویش گرفته و دولت ایران همچون پدری مهربان بر سر همه اینها چتر گسترده است و همه باید در امنیت و آرامش به‌زندگی ادامه دهند. یهودان از دیرباز در نقاط مختلف کشور بخصوص در خوزستان و اسپهان و بابل اقامت داشتند و از همه‌گونه آزادی دینی برخوردار بودند. آرامیهای میانرودان با آزادی کامل عقائد دینیشان را حفظ کردند و آهسته‌آهسته به آن تحول بخشیدند تا به مسیحیت رسیدند؛ و در مسیحیت نیز آزاد بودند که حتی دست به تبلیغ بزنند و در شهرها برای خودشان کلیسا و مراکز دینی داشته باشند. شاهنشاهان ایران به‌حدی نسبت به دینهای جماعات انسانی

گذشتکار بودند که حتی وقتی در جنگهای شام جنگندگان رومی را به اسارت میگرفتند و به درون ایران منتقل کرده اسکان میدادند، با دین آنها که مسیحیت بود کاری نداشتند و درصدد تغییر دادن عقائد دینی آنها برنمی آمدند، و اجازه میدادند که این اسیران برای خودشان کشیش و کلیسا داشته باشند، و حتی به هزینه دولت برای این اسیرشدگان کلیسا ساخته میشد. حتی آن دسته از چنین مسیحیانی که در خراسان اسکان داده شدند دینشان را برای خودشان حفظ کردند، و در آینده که ایرانی شدند نیز همچنان مسیحی ماندند. اینکه در داستان مرگ یزدگرد سوم در شاهنامه و متون تاریخی میخوانیم که یک کشیش مسیحی جسد یزدگرد سوم را از رودخانه گرفت و با احترام دفن کرد، میتواند درست باشد؛ زیرا در آن زمان مسیحیان سریانی که اسیران دوره های قبل بوده اند در مرو و هرات زندگی میکردند. ما حتی از یک کشیش صاحب آوازه آرامی نژاد به نام گابریل در عهد بلاش ساسانی در هرات اطلاع داریم که در میان ایرانیان برای دین خودش تبلیغ میکرد است.<sup>۱</sup>

وقتی پس از بهرام پنجم کار مسیحیت در ارمنستان بالا گرفت و در اثر فشارهای شدید مبلغان مسیحی با آئین مهرپرستی ارمنستان به شدت مبارزه شد و مردم را به زور به آئین مسیح درآوردند، مهرنرسی به جای آنکه برای مقابله با این اوضاع به زور متوسل شود کوشید که از راه جدل و اقناع بزرگان ارمنستان را متوجه معایب دین مسیح کند و محاسن آئین مزدایسنا را برای آنها بازگوید و ضمن مقایسه دو آئین برتری دین مزدایسنی را به اثبات برساند و به آنها پیشنهاد کند که اگر میخواهند مهرپرستی را رها کنند بهتر است که دین مزدایسنا را برگزینند. این در زمانی بود که ارمنستان بطور مستقیم توسط دربار ایران اداره میشد و آن وضع نیمه استقلال داخلی که تا اواسط عهد بهرام گور برقرار بود نیز از میان رفته بود، و ارمنستان حالت یک استان داخلی ایران را داشت، و سرکوب دینی در ارمنستان برای دربار ایران کاری بسیار ساده بود. ولی مهرنرسی که مردی آزاداندیش و بی تعصب بود، بجای توسل به زور شیوه استدلال و اقناع را برگزید و تلاش کرد به ارمنی ها بفهماند که دینی که مسیحیان برایش تبلیغ میکنند به درد زندگی نمیخورد. کریستنسن به نقل از مصادر تاریخی مینویسد که مهرنرسی به بزرگان مسیحی شده ارمنستان نامه ای نوشته جزوه ای حاوی اصول عقائد مزدایسنی را برایشان فرستاد و از آنها خواست که دین مزدایسنا را با دینی که سریانیها تبلیغ میکنند مقایسه کنند؛ و اگر نمیخواهند بر آئین مهرپرستی بمانند برایشان بهتر است که دین مزدایسنا را برگزینند که دین زندگی است. مهرنرسی در نامه ای به همراه این

۱- کریستنسن: ۴۵۱.

جزوه به بزرگان ارمنستان چنین نوشت:

ما اصول دیانت خود را که متکی بر حقیقت و مبتنی بر اساس و قواعد مستحکم و متین است نوشته برای شما فرستادیم، و میل داریم که شما که وجودتان برای کشور تا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیز است کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر در آن دیانت که همه میدانیم باطل و بی فایده است باقی نمانید.<sup>۱</sup>

ولی کشیشان مسیحی به این نامه سراسر مهر و عطف دربار ایران چنین پاسخ دادند:

حقیقت آنست که ما وقتی که در کاخ تو بودیم مغان را که قانونگذاران شما به شمار میروند و در آنجا حضور داشتند مورد استهزاء و تحقیر قرار دادیم. حال نیز اگر ما را مجبور کنید که نوشته‌هایتان را بخوانیم و گفتاری را بشنویم که ابدا قابل توجه و شایسته تفکر ما نتواند بود، همان خواهیم کرد که در آنجا دیدید. از این رو محض حفظ احترامان نوشته‌تان را که موجب استهزاء میشد نگشودیم و دستخطان را نخواندیم. زیرا دینی که میدانیم تحقیقا باطل است و بیش از نتیجه اوهام چند مرد ابله نیست و تفصیل آنرا علمای مُرَوَّر شما شرح داده و به ما رسانده‌اند، هرگز قابل پیروی نشناخته و اصول آنرا شایسته استماع و قرائت نمیدانیم. مطالعه قواعد شریعت شما موجب خنده ما میشود. هم شریعت شما هم واضعان شریعتان و هم پیروان آن شریعت گمراه کننده بنظر ما درخور استهزاء هستند. از این رو شایسته نمی‌بینیم که چگونه که دستور داده‌اید قواعد شریعت خودمان را برای شما نوشته بفرستیم. زیرا که شریعت ناپاک شما را لایق مطالعه و اندیشیدن ندانسته‌ایم. بهتر آنست که آنرا در معرض استهزاء قرار ندهید، و بحکم حکمت والائی که ادعای داشتنش را میکنید، حق این بود که قبلا این نکته را در نظر می‌گرفتید و تیر استهزای ما را به جانب خودتان روان نمی‌کردید. چگونه ممکن است که ما قواعد دین مقدس و آسمانی خویش را بر جاهلانی چون شما عرضه بداریم و آنرا در معرض استهزاء و دشنامتان قرار دهیم؟<sup>۲</sup>

با حالی که کشیشان به دین ایرانی چنین اهانت میکردند و چنین وقیحانه به بزرگان ایران پاسخ میدادند و بزرگان ایران را به استهزاء می‌گرفتند و به آنها القابی همچون ابله و سفیه میدادند و مؤبدان ایرانی را مزور میخواندند، مهرنرسی کوشید که با استدلالهای منطقی به مردم ارمنستان

۱- همان: ۳۸۵ به نقل از لانگوا.

۲- همان: ۳۸۶، به نقل از لانگوا.

بفهماند که دین مسیحیت اساس و پایه‌ی درستی ندارد و قابل پیروی نیست. او در جزوه‌ی دیگری ضمن آوردن شرح مفصلی از احکام دین مزدایسنی، آئین مسیحیت را نقد کرده چنین نوشت:

خطای عقیده‌ی مسیحیان در آن است که می‌پندارند خیر و شر هردو از یک فاعل ناشی شده است؛ و می‌پندارند که خدا انتقامجو است و بخاطر سرشاخه‌ئی که از درختی بریده شده بود (خوردن میوه‌ی ممنوعه توسط آدم) مرگ و زندگی را آفرید و بشر را محکوم به تحمل درد و رنج کرد؛ حال آنکه چنین حس انتقامجویی حتی برای انسانها نیز مذموم است و نباید وجود داشته باشد، تا چه رسد به آنکه آن‌را به ذات آفریدگار پاک نسبت دهند. خطای دیگر در عقائد مسیحیان آنست که می‌پندارند خدائی که آسمانها و زمین را آفریده بر زمین فرود آمد و از رحم دوشیزه‌ئی به نام مریم که شوهرش یوسف نام بود متولد شد؛ حال آنکه مسیح در حقیقت فرزند نامشروع مردی به نام فتور بود. علمای دین مسیحی میگویند که خوردن گوشت را مباح میدانند ولی خودشان از خوردن آن امتناع میورزند. دیگر آنکه میگویند که زن برای مرد حلال است ولی خودشان زن نمیگیرند. دیگر اینکه اینها از طرفی پیدا کردن اطفال را عیبی می‌شمارند ولی عقیم بودن را هم عیبی بزرگ به شمار می‌آورند. اینها که ستاینندگان مرگ و تحقیرکنندگان حیات (مبلغان فرهنگ شهادت) هستند فقر و تهیدستی را تبلیغ میکنند، و کارکردن و جمع‌آوری مال را گناهی عظیم می‌پندارند و تهیدستی را میستایند و سختی کشی را ترویج کرده از نعمتهای خدادادی رخ می‌تابند و به افتخارات بشری بهائی نمیدهند.<sup>۱</sup>

هرچند که ناقلان مطالب این جزوه که کریستسن نوشته‌اشان را نقل کرده خودشان مسیحیان متعصب و ضد ایرانی بوده‌اند و البته همه‌ی مطالب جزوه را حتی به اختصار هم ننوشته بلکه هر جا لازم دیده آن‌را تحریف کرده‌اند، ولی از همین مختصر که در اینجا آمده پیدا است که مهرنسی در کتابچه‌ئی که تألیف کرده بوده یک مقایسه‌ی کاملی از دودین مسیحیت و مزدایسنا به عمل آورده، بر روی نقاط اختلاف اصلی این دودین انگشت نهاده، اشاره کرده بوده که دین مزدایسنا دین دیاسازی است که در آن کشاورزی و کارکردن و خانه ساختن و زیبا کردن جهان و زندگی تشویق شده است، در حالی که مبلغان مسیحیت می‌خواهند با ترویج فقر و بیکاری و زن‌گریزی و دنیاگریزی، جهان خدا را به ویرانی بکشانند و مردم را به فقر و زجر و زهد عادت دهند، و این خلاف روح و فطرت بشر است، و خلاف خواست خدا است که دنیا را آفریده

۱- همان: ۳۸۷-۳۸۸، زیر نویس.

به انسان داده است تا آبادان و زیبا سازد، و از نعمتهای بیکران خدادادی استفاده ببرد و موجبات سعادت و آسایش خویش و دیگران را فراهم سازد. همینقدر که آنها نقل کرده‌اند نمونه‌ی مشت از خروار است، و عمق آگاهی و آزاداندیشی مهرنرسی را می‌رساند. وقتی انسان می‌بیند که این تلاش و جدل کلامی برای اثبات حقانیت آئین رسمی کشور از طرف مردی انجام گرفته که همه‌ی ابزار سرکوب را در اختیار داشته و می‌توانسته به راحتی معتقدان ادیان دیگر را سرکوب کند و مانع گسترش عقائد مخالف شود، پی می‌برد که تعالیم زرتشت تاچه حد انسان‌ساز بوده و چه انسانهای بزرگمنش و آزاداندیشی از بطن این آئین سر برمی‌آورده‌اند.

طبق قانون دوران اخیر ساسانی که دوران انتشار آئین مسیحیت در زیر پرچم دولت دشمن (رومیان) بود، تغییر دین (ارتداد) به مثابه‌ی تغییر وفاداری سیاسی تلقی میشد و سخت‌ترین مجازات‌ها را داشت. ولی در نوشته‌های مبلغان متعصب مسیحی آن زمان با وجود همه‌ی احساسات ضد زرتشتی و ضد ایرانی که در آنها به چشم می‌خورد، اشارات اندکی به کیفر عناصر متنفذ مسیحی شده‌ی ایران دیده می‌شود. هرچاهم سخن از آزار مسیحیان به میان آمده، از نوشته‌های آنها به خوبی برمی‌آید که این آزارها بیشتر علت سیاسی داشته و نه دینی؛ و معلوم است که وابستگی بیش از حد مسیحی‌شدگان ایران به همکیشان رومی‌شان و اقدامات فتنه‌انگیزانه و تفرقه‌افکنانه‌ی کشیشان‌شان که در مواردی حالت جاسوسی برای دولت روم و تبلیغ برای زمینه‌سازی در جهت پیوستن مسیحی‌شدگان به سلطه‌ی رومیان بوده، کیفرهای مختلف را به دنبال می‌آورده است. با وجودی که در این دوران دربار ایران با پیروی از سیاست همیشگی تسامح دینی، در برابر مسیحی شدن آرامی‌های عراق و خوزی‌های خوزستان اغماض میکرد، و حتی یزدگرد اول فرمانی دائر برحق مسیحیان ایران بر ساختن کلیسا صادر کرد و جلوگیری حکمروایان محلی از فعالیتهای دینی کشیشان را ممنوع اعلام داشت، با این حال البته از مسیحی شدن شخصیت‌های کشوری و لشکری ایرانی - و نه آرامیها و خوزی‌ها - جلوگیری میشد؛ چنانکه مثلاً یک شخصیت ایرانی خوزستان موسوم به آذر فریغ - که گویا پسرش بیمار بود و کشیشی شاید و متعصب به او وعده داده بود که اگر مسیحی شود بیماری پسرش شفا خواهد یافت - به دین مسیح درآمد و زمینی را وقف کرده به همراه قبایله‌ی ملکیت در اختیار کشیش قرار داد، و کشیش بر روی آن زمین کلیسا ساخت. به زودی وعده بی‌اساس و پایه‌ی کشیش دروغ از آب درآمد، و آذر فریغ به دین سابقش برگشت و از کشیش خواست که زمینش را به او برگرداند. اما کشیش سند مالکیت زمین را برداشته از کشور گریخته به شام رفت. آذر فریغ نیز آن کلیسا را به آتشکده تبدیل کرد. یک دهکان نودین به نام نرسی که

به همینسان فریب تبلیغات کشیشان را خورده بود، جمعی از خوزی‌های مسیحی‌شده را پیرامون خود گرد آورده آن خانه را متصرف شد و آتش آن را کشت و مجدداً به کلیسا مبدل ساخته درش را بر روی مسیحیان گشود تا در آن نماز بگزارند. مؤبد روستا نرسی را گرفته به پایتخت فرستاد. او را محاکمه کردند و از او خواستند که مسیحیت را رها کرده به دین ایرانی برگردد. و چون حاضر نشد که به آئین مزدایسنا برگردد به زندان افتاد و پس از مدتی (احتمالاً پس از یکسال که طبق حکم فقهی می‌بایست زنده بماند و فرصت کافی برای توبه کردن داشته باشد)، پافشاریش بر ماندن بر دین مسیحیت محرز گردید و به جرم «ارتداد» اعدام شد.<sup>۱</sup> او به این سبب محکوم به اعدام شد که از کار کلاهبردانه یک کشیشی حمایت کرده بود که وابستگی بهرومیان دشمن کاملاً مشهود بود و پس از احساس خطر بهرومیان پناه برده بود. او محکوم به اعدام شد زیرا که عملاً نشان داده بود که هواخواه و حامی وابستگاه بهرومیان است. با این حال دولت ایران به خوزی‌های مسیحی‌شده هیچ فشاری وارد نیاورد و حتی از گسترش مسیحیت در میان بقایای خوزی‌ها جلوگیری نکرد.

آزادی فعالیت تبلیغی رهبران مسیحیت در ایران سبب شد که بخشی از مردم ارمنستان به آن دین بپیوندند. کشیشان ساده‌اندیش مسیحی که خیال میکردند علائم آخرزمان و فراگیر شدن دین مسیح نزدیک است و باید هرچه زودتر دست به کار شوند تا مسیحیت عالمگیر شود و «مسیح غائب» ظهور کند و ادیان باطل را براندازد و سلطنت جهانی تشکیل داده جهان را پر از عدل و داد کند، در سال ۴۴۹ برای تحمیل دین خویش بر مردم ارمنستان اعلان جهاد کردند.

انسان هر قدر ساده اندیشتر باشد بیشتر پابند عقائد موروثی یا اکتسابی خویش میشود؛ و هر چند بیشتر پابند این عقیده گردد بیشتر تعصب نشان میدهد؛ و هر قدر متعصبتر باشد بیشتر به حقانیت عقائد خویش و بطلان عقائد دیگران یقین حاصل میکند. در اینجا است که این خطر پدید می‌آید که پیروان یک دین به تلاش نابودسازی دیگران بيفتند، و خون‌ریزیها و ناامنیها و فسادها و جنایتهای بزرگی در راه تحمیل یک عقیده دینی بر پیروان ادیان دیگر بروز کند و آرامش و امنیت از انسانها سلب شود.

ادیان سامی در تاریخ عموماً ازدوران بابلی و آشوری تا کنون از این دسته ادیان مهاجم بوده‌اند که هیچ دین دیگری را تحمل نمیکرده‌اند و در هر شرائطی درصدد اجبار جماعات انسانی به تغییر دین برمی‌آمده‌اند. این است که «جهاد» برای براندازی ادیان موجود و تسلط بخشیدن

۱- همان: ۳۷۱-۳۷۲.

به‌دین مورد نظر جهادگرها رکن اساسی همهٔ ادیان سامی در هر زمان بوده است، و پیروان هر کدام از ادیان سامی از خدای خودشان فرمان داشته‌اند که هرچه خدا و دین در جهان وجود دارند را کنار بزنند تا او و دین او جای همه را بگیرد. یعنی هدف از این جهاد چیزی جز اجبار جماعات انسانی به تغییر دادن دینشان و درآمدن به‌دین جهادگران نبوده است. اساس این عقیده بی‌خبری از جریان تمدن بشری، خودشیفتگی کودکانه، ساده‌اندیشی، و تَوَهُّم‌گرایی است. پیروان این ادیان گمان میکردند آنچه خودشان دارند (آداب و رسوم و افکار خودشان) بهترین است، و آنچه دیگران دارند بدترین و درخور نابودی است و عملاً هم باید نابود گردد تا دین و سنتهای آنها همه‌گیر شود. این فرمانی بود که خدای هر کدام از ادیان سامی به‌بندگانِ خودش که پیرو یک دین خاص بودند داده بود، و اینها وظیفه داشتند فرمان خدایشان را به‌اجرا درآورند. مسیحیان فرمان خدایشان را داشتند که بشریت را به‌آئین مسیح درآورند و همهٔ دینهای موجود را براندازند. خدای آنها که به عقیده‌شان یکبار بصورت یک انسان از یک خاندان اسرائیلی با نام اِشوع مَسِيح بر زمین آمده و پس از تحمل درد و رنج اعدام بر صلیب به‌آسمان برگشته بود، در نوشته‌هایی که مبلغان مسیحیت می‌پراکندند، به مسیحیان وعده داده بود که هرگاه بخش اعظم مردم مسیحی شوند او باز از آسمان نزول خواهد کرد و سلطنت زمینی تشکیل خواهد داد و کسانی را که در راه او جهاد کرده‌اند به‌بهترین خوشبختی خواهد رساند، دشمنان آنها را به‌کلی نابود خواهد کرد و زمینها و شهرها و آبادیهای دشمنان را به‌بندگانِش خواهد بخشید. نومسیحیان برای تحقق بخشیدن به‌این وعده باجان و دل جهاد میکردند و حتم داشتند که این وعدهٔ آسمانی حتماً تحقق خواهد یافت و مسیح به‌همان زودیها ظهور خواهد کرد و سلطنتهای موجود را برخواهد انداخت و خودش تشکیل سلطنت خواهد داد.

جهاد مسیحیان در ارمنستان در مدت کوتاهی بصورت یک شورش عظیم درآمد و حالت بسیار خشونت‌آمیز به‌خود گرفت؛ خونهای بسیار کسان که حاضر نمیشدند تغییر دین دهند و مسیحی شوند بر زمین ریخته شد، خانه‌های زیادی به‌آتش کشیده شد و ویران گشت، و شماری از شخصیت‌های ارمنی که در برابر حکم جهاد کشیشان ایستادند دستگیر شدند و زیر شکنجه‌های شدید و رعب‌انگیز قرار گرفتند، ازجمله زنده‌زنده پوست ازتشان برکشیده میشد و در میان پوستشان به‌دار آویخته میشدند، تا مایهٔ عبرت دیگرانی شوند که بخواهند دینِ ملی‌شان را همچنان حفظ کنند. در اثر این رفتارها ارباب سراسر ارمنستان را فراگرفت، و این امر ایجاب کرد که دولت ایران برای متوقف ساختن جنایتهای جهادگران دست به‌اقدام جدی بزند. جهادگران

مسیحی نه تنها شعار ضدایرانی را برافراشته بودند بلکه عملاً خواستار پیوستن به دولت روم بودند. وابستگی مسیحیان به دولت روم تا جایی بود که برخی از شخصیت‌های آنها برای دولت روم جاسوسی میکردند؛ چنانکه پیش از آن هم (در زمان شاپور دوم) یک عراقی به نام عبد ایشوع (بنده عیسا) که در دولت ایران مقام برجسته‌ئی داشت رسماً متهم به جاسوسی برای دربار روم گردید و محاکمه و مجازات شد.<sup>۱</sup>

جنایت‌هایی که کشیشان برای مرعوب ساختن مردم و تحمیل مسیحیت بر جماعات انسانی در این دوران از خودشان بروز دادند بیرون از وصف است. چونکه جهاد به اوج رسید و بنظر کشیشان می‌آمد که با توفیق خدایی همراه است، رهبران جهاد در فکر قبضه کردن قدرت افتادند و جهاد حالت ضد ایرانی به خود گرفت و به یک شورش سیاسی تبدیل شد. **وزگ سیونیکی** فرمانده نیروی نظامی ارمنستان که از خاندانهای بزرگ ارمنی بود توسط شورشیان دستگیر شد و مجبور به ترک آئین و پذیرش مسیحیت گردید. بسیاری دیگر از رجال ارمنی به سرنوشت او دچار آمدند. بسیاری از رجال دینی و کشوری و لشکری از ارمنستان گریختند و شورشیان تشکیل سلطه سیاسی دادند، همراه‌ها (معابد میترا) را به کلیسا مبدل کردند؛ آتشیهای آتشکده‌ها را خاموش ساختند، و غیرمسیحیان ارمنی را با شدیدترین شکنجه‌ها و فشارها روبرو ساختند تا تغییر دین دهند.

شورش ارمنستان درست در زمانی اوج گرفت که یزدگرد دوم در نواحی شرقی فلات ایران درگیر فرونشاندن شورش هپتال‌ها بود. ارمنیهای مسیحی شده امیدوار بودند که همینکه قیام کنند دولت روم به یاری آنها خواهد شتافت. این شورش که به یک جنگ دینی تمام عیار تبدیل شده بود دوسال ادامه یافت. ازبخت بلند ایران در آن گیرودار قیصر روم گرفتار جلوگیری از هجوم هونها به مرزهای شمالی امپراطوری شد و نتوانست به استمداد شورشیان پاسخ مساعد دهد. اعلان جهاد رهبران مسیحی برضد ایران چنان در مسیحیان عراق مؤثر افتاد که بیم آن میرفت که در عراق نیز شورش مسیحی برپا شود. این اعلان جهاد در سربازان مسیحی سپاه همراه یزدگرد نیز اثر نهاد، و بنظر میرسد که نوعی عدم اطاعت از شاه در وقت مقابله با هپتال‌ها در ارتش پدیدار شده بود، و یزدگرد را مجبور کرده بود که سربازان مسیحی سپاه را که ظاهراً عراقی و خوزستانی بودند مرخص کند.

ارمنستان برای ایران اهمیت استراتژیک داشت. این کشور از دوران پارتیان تا آن زمان بعنوان یک سرزمین حائل در میان ایران و روم عمل کرده بود. پیش از آن نیز بخشی از پادشاهی

۱- همان: ۴۱۸-۴۱۹.

ماد و شاهنشاهی هخامنشی بود. مرزهای ارمنستان تا فرات شمالی گسترده بود. یک سر ارمنستان ملاطیه در آسیای صغیر بود و سر دیگرش به نزدیکی اورُمیّه میرسید. این کشور بر فراز میانرودان خفته بود و راه حمله رومیان به ایران از درون آسیای صغیر از روی ارمنستان میگذشت. هرگونه دولتی که در ارمنستان تشکیل میشد اگر زیر سیطره ایران نمی بود خواه و ناخواه زیر نفوذ رومیان درمی آمد و برای ایران خطر آفرین میشد. اگر ارمنستان به دست رومیان می افتاد آن وقت دشمن از شمال و غرب همچون دوسر گازانبر میانرودان را احاطه میکرد. از این گذشته راه ایران به تنها بندر ایرانی بر کرانه شرقی دریای سیاه، یعنی بندر لاتیکیه در غرب گرجستان، از درون ارمنستان میگذشت؛ و اگر ارمنستان از ایران جدا میشد این بندر مهم و استراتژیک به دست رومیها می افتاد، و گرجستان نیز از دست میرفت. حفظ ارمنستان برای ایران دارای اهمیت حیاتی بود و دربار ایران انتخابی جز نگهداری ارمنستان نداشت.

تاریخ ایران با سرکوب دینی بیگانه بود، و قوم ایرانی که ذاتا و بنا بر تعالیم دینش و برپایه یک سنت هزارساله به همه ادیان جهان احترام مینهاد ضدیت دینی را نمیشناخت. در تمام دوران تاریخ، اقوام درون مرزهای ایران از آزادی کامل دینی برخوردار بودند، و ایرانیان تنها قومی در جهان بودند که همه عقائد را در کنار خودشان تحمل میکردند. ولی اکنون در ارمنستان وضعی پیش آمده بود که برای دولت ایران قابل تحمل نبود. اعلان جهاد برای تحمیل مسیحیت بمثابه اعلان پیوستن به دولت روم بود، و دولت ایران می بایست برای رویارویی با این خطر دست به کاری میزد. بنظر میرسد که زمانی که در ارمنستان اعلان جهاد شد مهرنرسی زنده نبود، زیرا از آن به بعد دیگر در رخدادها ذکر از او به میان نیامده است.

در سال ۴۵۱ یزدگرد دوم در رأس یک سپاه عازم ارمنستان شد. او به زودی شورش را سرکوب کرده رهبران شورش را که عموما کشیش بودند دستگیر ساخته با خود به پایتخت برد، و بعد از محاکمه دستور اعدام چند تن از آنها را که رهبران فتنه و فساد بودند صادر کرد. نتیجه ئی که شورش دینی متعصبان مسیحی به بار آورد آن بود که یزدگرد فرمانی مبنی بر ممنوعیت تغییر دین به مسیحیت صادر کرد، و استخدام مسیحی شدگان در ادارات دولتی ممنوع شد. در تاریخ ایران این نخستین باری بود که دولت ایران با پیروان ادیان غیر ایرانی چنین رفتاری میکرد، و عامل آن نیز فتنه های ارمنستان بود که به دست کشیشان متعصب مسیحی که توسط دولت روم تغذیه میشدند به راه افتاده بود.

فرمان یزدگرد دوم در میان مغان با مقبولیت بسیار مواجه گردید، و پاکسازی مسیحیان از

دستگاههای دولتی در میانرودان آغاز شد. دیگر در ایران شخصیت باتدبیری چون مهرنرسی وجود نداشت که در چنین شرائط حساسی عاقلانه‌ترین راه را برگزیند تا بیگناهان مسیحی به‌صرف مسیحی بودن مورد آزار قرار نگیرند. بسیاری از رجال دین مسیحی در میانرودان بازداشت شده به‌زندان افتادند. بسیاری از آنها که در زمان شورش ارمنستان با مسیحیهای بیگانه‌پرست همدمی کرده صدماتی به تأسیسات اقتصادی وارد آورده بودند به‌کشتن رفتند و سرهایشان بر سر راههای کاروانرو به‌دار آویخته شد. متأسفانه طی سالهای بعد از سرکوب شورش ارمنستان شمار زیادی از مسیحی‌شدگان میانرودان قربانی شدند و در نتیجه در میان پیروان دو دین مسیحی و زرتشتی شکاف عمیقی افتاد که تا واپسین روزگار ساسانی ادامه یافت. باعث این شکاف نیز رهبران خشکمغز و متعصب مسیحی بودند که ضدیت دینی را بشکل ضدیت با ایران درآورده بودند و خیال میکردند که با همه‌گیر ساختن مسیحیت میتوانند یک دولت دینی تشکیل دهند و پس از آن مسیح به‌زودی ظهور خواهد کرد و زمام آن دولت را به‌دست خواهد گرفت.

مسیحیت یک دین سامی بود که در یک محیط صد درصد سامی (ناصره در سرزمین یهودا) پا به‌عرضه ظهور نهاده بود. مسیح خودش از یک خانواده روحانی یهودی بود، و رسولانی که پس از او آئین وی را تبلیغ کردند عموماً از همین قوم یهود بودند. پیروان مسیح نیز در کشورهای شام و فلسطین و میانرودان عموماً از سامیها و هم‌نژادان سریانی و آرامی آنها بودند. در خاک ارمنستان نیز مسیحیت بدان سبب پروبال گرفت که بخش عظیمی از جمعیت ارمنستان بخصوص در نواحی فرات شمالی را اقوام آشوری و سریانی تشکیل میدادند. علت اختلاف و ستیز دائمی خاندانهای قدرتمند در ارمنستان نیز همین وضع چندملیتی بود. شاید عموم مسیحیان عراق و خوزستان از اقوام سامی و خوزی بودند. حتی میتوان گفت که مسیحی‌شدگانی که نامهای ایرانی داشتند و خوزستانی بودند نیز از قوم خوزی بوده‌اند. رهبران مسیحیان عراق و خوزستان عموماً نامهایی چون ماروتا، برصوما، اسحق، یهب الله، عبدا، الیعازار، یوحنا، فیطیون داشتند،<sup>۱</sup> که نشانگر آنست که عموماً آرامی بودند.

همزمان با مشکلات ارمنستان، مسئله اصولی تازه‌ئی بنام **لاهورت و ناسوت** (روح و ماده) در محافل مسیحی شرق و غرب امپراطوری روم عَلم شد که در مدت کوتاهی کلیساهای شرق و غرب را دوشقه کرد و درگیری شدیدی میان طرفداران دو طرز تفکر برپا گردید. با اوجگیری منازعات طرفداران این دو طرز تفکر مذهبی بسیاری از کشیشان دوطرف یکدیگر را تکفیر

۱- اینها کشیشان شهرهای میانرودان (عراق) بودند و در مناطق مختلف عراق و خوزستان اسکان داشتند.

کردند، و شماری از کشیشان از این یا آن طرف در شهرهای مسیحی به دست یکدیگر به دار آویخته شدند و جماعات مسیحی عملاً به دو فرقه متخاصم تقسیم شدند. اساس این مسئله تلاشی بود برای اثبات خدایی عیسا که به دو گونه مطرح میشد، و ریشه هردو در عقائد بت پرستی کهن اقوام سامی و رومی بود که خدایانشان عموماً انسانگونه بودند. این اقوام پس از آنکه مسیحی شدند عیسا را به جای خدایان کهن گذاشتند و معتقد شدند که عیسا مسیح خدای آسمانی بوده که برای خدایی کردن بر روی زمین به رحم مریم وارد شده در کالبد انسانی حلول کرده از راه فرج مریم به جهان آمده بوده است. این عقیده‌ای بود که از زمان فرعونان مصر و شاهان سومر و بابل در خاورمیانه رواج داشت، و چنانکه در جای خود دیدیم بعدها شاهان مقدونی (سلوکی‌ها و بطلمی‌ها) نیز همین عقیده را ابراز داشتند و تصریح کردند که در اثر آمیزش جنسی خدای آسمانی با مادرشان در رحم مادرشان پدید آمده‌اند و خدازاده‌اند و حق دارند که خدایی کنند.

عیسا در نزد مسیحی‌شدگان رومی و همچنین نزد بسیاری از مصری‌ها و آرامیها نسخه دومی بود از همان شاهان خدازاده باستانی؛ یعنی اینکه خدا از آسمان فرود آمده روح خودش را در رحم مریم نهاده بود و از آن روح عیسا در رحم مریم پدیدار شده بود؛ و چونکه پدر عیسا خدای آسمانی بود، او خدازاده و خدا بود و می‌بایست که سلطنت جهان به او واگذار میشد. همان تثلیث کهنی که در مصر و شام برای شاهان باستانی اعمال میشد اینک برای عیسا ترویج یافت، و او برای مسیحیان شخصیتی شد که هم خدازاده بود و هم خدا و هم شاه.

پس از قبول این مسئله، موضوعی که برای مسیحی‌شدگان مطرح بود آنکه آیا مریم مادر عیسا نیز خدا بوده یا مادر خدا یا یک بشر معمولی ولی با تقدس ویژه؟ و آیا بدن مادی عیسا هم خدا بوده یا اینکه ذات عیسا خدا بوده و بدن مادیش بشر؟ اگر هم بدن مادیش خدا بوده و هم ذاتش، پس او با بدنش به آسمان صعود کرده و اکنون با همان جسم مادی در آسمان زندگی میکند؛ و چون وقت نزولش فرارسد به همان شکل و هیتی نازل خواهد شد که در روز صعودش به آسمان داشته است. اما اگر بدن مادیش بشر بوده، این بدن وقتی بر دار زده شده مثل هر بشر دیگری مرده است، و آنکه زنده و در آسمان است ذات عیسا است نه بدن خاکی او. گروهی میگفتند که عیسا با بدن خاکیش به آسمان رفته و اکنون در آسمان خدایی میکند؛ عده دیگری میگفتند که ذات عیسا به آسمان رفته نه بدن خاکیش، و آنکه خدا است ذات عیسا است نه جسم او. یعنی جنگ اصلی کشیشان بر سر این بود که عده‌ای میگفتند که شخص عیسا با جسم و روحش خدا بوده و آن عیسا که اکنون در آسمان است و خدایی میکند همان بدن خاکی عیسا

است؛ و عده دیگری میگفتند که جسم خاکی عیسا خدا نبوه ولی روحش خدا بوده، و نه بدنش بلکه روحش در آسمان است و خدایی میکند.

این مسئله اساسا بدان علت مطرح شده بود که بخشی از کشیشان معتقد بودند اینک که وقت ظهور مسیح فرارسیده است و او به زودی ظهور خواهد کرد، آیا همان بدن عیسا که قبلا در میان مردم بوده است ظهور خواهد کرد یا روح او به بدن دیگری وارد خواهد شد و دوباره متولد خواهد گردید تا بر جهان سلطنت کند. در اینجا بود که یک بخش از کشیشان میگفتند که شخص عیسا زنده و غائب است و در آسمان است و به زودی بر خواهد گشت. عده دیگری میگفتند که تن عیسا زنده نیست و روحش زنده و غائب است و در آسمانها است و به زودی مثل دفعه قبل متولد خواهد شد. به بیان فلسفی، عدهئی از اصولیون مسیحی معتقد به وحدت لاهوت و ناسوت در شخص مسیح بودند. عدهئی دیگر معتقد بودند که ناسوت مسیح (تن خاکی مسیح) سوای ذات لاهوتی او است. دسته اول که اساس افکار خویش را از عقائد کهن یونانی و رومی گرفته بودند میگفتند که مسیح یک خدای مجسم است که برای مدتی بر زمین آمده و دوباره به آسمان برگشته است؛ از این رو مریم را باید مادر خدا نامید و در مریم نیز خدایی جستجو کرد. نتیجه این نظریه سه خدایی بودن جهان (نظریه اقانیم ثلاثه) بود که یکی در آسمانها میزیست و «ایل» نام داشت؛ دیگری عیسا مسیح بود که غائب بود و معلوم نبود در کجای آسمان یا زمین است؛ و سومی مادرش مریم بود، که در عین حالی که همه میدانستند مرده است عقیده بر آن بود که در میان مردم زندگی میکند و هرگاه لازم باشد برای مدد کردن به مسیحیان حاضر میگردد. دسته دوم میگفتند تن خاکی عیسا یک ذات بشری است که در رحم مریم به وجود آمده، ولی روح خدایی که در تنش دمیده شده او را خدایی بخشیده است؛ پس باید او را فرزند خدا نامید ولی مادرش مریم مادر عیسا است نه مادر خدا. بنا بر این عقیده خدای حقیقی ایل بود، و عیسا تجلی ذات او بر زمین، و مادرش مریم یک ذات مقدس بود اما نمیشد او را خدا لقب داد. این عقیده را اولین بار یک کشیش مصری الأصل کنستانتینیایی (قسطنطنیه‌یی) موسوم به **نسطور یوس** (متوفی ۴۳۱) مطرح کرده بود. نسطور یوس به اتهام اینکه به خدایی جسم مسیح عقیده نداشت بحکم کلیسای شهر افسوس تکفیر شد و دوبار بیزانت حکم تبعید او از سرزمینهای امپراطوری را صادر کرد، و او به ایران هجرت کرد و اجازه یافت که در خوزستان (در گندی شاپور) نشیمن بگیرد. از آن پس پیروان عقائد نسطور همواره مورد سرکوب واقع میشدند و به طور مرتب به ایران میگریختند. آزادی فعالیتهای دینی در ایران به این مهاجران امکان داد که در شهرهای حران و نصیبین و

گندیشاپور مستقر شوند و به تبلیغ بپردازند. البته در دوران سرکوب مسیحیان که ناشی از جهاد کشیشان ارمنستان برضد ایران بود این بیچاره‌ها هم از آزار و فشار مصون نماندند، زیرا اینها نیز در ارباب و فشار مردم برای تغییر دادن دینشان دست کمی از بقیه کشیشان نداشتند.

در نهایت، طرفداران اصل تجزیه لاهوت و ناسوت در محافل مسیحی داخل میانرودان بر رقیبان پیروز آمدند و رقیبان مذهبی‌شان را قلع و قمع کردند و عملاً راه خود را از راه کلیسای غربی جدا ساختند. این امر سبب شد که مسیحیان ایران (پیروان مذهب نسطوری) به‌طور کلی با کلیسای رسمی امپراطوری قطع رابطه کنند و کلیسای نصیین - در ایران - را مرکز دینی خویش قرار دهند. این عمل با تصفیۀ بسیار خشونت‌آمیز کشیشان مخالف مذهب نسطوری همراه بود، چنانکه بابوای رئیس کلیسای نصیین که طرفدار وحدت لاهوت و ناسوت بود، به‌وسیله طرفداران برصوما نسطوری دستگیر و زندانی شد (حوالی ۴۵۱) و بعد از آنکه حکم کفرش را برصوما صادر کرد او را از سرانگشتانش آویختند و در زیر شکنجه‌های شدید به‌قتل رساندند.<sup>۱</sup>

نزاع طرفداران دو طرز تفکر اصولی تا زمان درگذشت یزدگرد دوم (سال ۴۵۷) در اوج بود. در آن سال رئیس نسطوری مدرسه دینی رها درگذشت و مخالفان او مدرسه را اشغال کردند و پیروان عقیده او را از مدرسه راندند و با این عمل نزاع مذهبی خونین رها و نصیین تشدید شد. نزاع اصولی مسیحیان و افشاگریهای کشیشانشان برضد یکدیگر و جنگهای خونینی که برای تصفیۀ یکدیگر به‌راه افکندند، از یکطرف سبب شد که از آن‌پس کسی در ایران تحت تأثیر عقائد آنها قرار نگیرد و به‌اندیشه تغییر دادن دین خودش نیفتد؛ و از طرف دیگر رابطه مسیحیان سامی و آرامی ایران را با دولت روم برای همیشه قطع شد، و مسیحیت را از حالت یک دین سیاسی بیرون آورد. همین امر سبب شد که دولت ایران در سیاست خود نسبت به‌رعایای مسیحی کشور تجدید نظر کند و به‌دوران سرکوب دینی مسیحیان خاتمه داده اجازه دهد مسیحیان دوباره در ادارات دولتی به‌کار گمارده شوند. اما حوادث ارمنستان و پیامدهای آن تمام محافل دینی کشور را برضد مسیحیان بسیج کرده بود، و مؤبدان را آرزومند براندازی کامل مسیحیان ساخته بود، و هر مسیحی به‌صرف مسیحی بودن به‌نظر آنها عامل بیگانگان و دشمنان به‌حساب می‌آمد؛ و این کاری بود که تعصب خشک کشیشان و خشونت‌های بی‌حد آنها در معامله با زرتشتیان و آئین مزدایسنا، برسر مسیحیان ایران آورده باعث تردید ایرانیان نسبت به‌وفاداری مسیحیان به‌دولت ایران شده بود.

۱ - کریستنسن: ۳۹۴.

## فیروز ، ونکبت سیاسی کشور

یزدگرد دوم در سال ۴۵۷ درگذشت و پسرکهرش هرمز که ولیعهدش بود برجایش نشست. هرچند که او از نظر سنتِ درباری می‌بایست پسر بزرگترش فیروز را ولیعهد میکرد ولی خصوصیتی را در فرزند کهرش هرمز سراغ داشت که ترجیح داده بود سلطنت را به او واگذار کند. **هرمز سوم** همچون پدرش طرفدار سیاست مدارای دینی بود؛ ولی وقایعی که در سالهای اخیر توسط کشیشان در ایران بروز کرده بود مغان را به جهتگیری خصمانه نسبت به مسیحیان واداشته بود و در نتیجه سیاست مداراگری هرمز سوم موافق طبع مؤبدان نبود. بخشی از سپهداران نیز هوادار فیروز بودند که یزدگرد دوم وی را شایسته پادشاهی ایران ندانسته بود. فیروز که از حمایت دستگاه دینی کشور برخوردار بود با هرمز به رقابت برخاست و درصدد تصرف تخت و تاج برآمد. این امر یک جنگ خانگی را در سراسر کشور به راه انداخت. در میان درگیری دوبرادر مادرشان- بعنوان نایب سلطنت- زمام امور پایتخت را در دست داشت. هرمز در سال ۴۵۹ شکست یافته دستگیر شد و فیروز به سلطنت رسید. فیروز در اثر وساطت مادرش هرمز را بخشود و از کشتن او خودداری ورزید.

در میان آشفته‌گیهای ناشی از درگیریهای دوبرادر هپتال‌های افغانی مجددا به‌مرو حمله بردند، و مرزهای شمال و شرق نیز مورد تجاوز قبائل ترک قرار گرفت که در یک خزش نوین بسوی ایران روان شده بودند: **ترکان گداری** در شمال سرزمین گرگان به تاخت و تاز پرداختند، و در قفقاز قبائل **سرگوری** بنای غارت و تخریب را گذاشتند. در این میان فتنه‌های دینی نیز که مجددا توسط مبلغان مسیحی برپا شده بود به‌اوج رسید و بسیاری از مسیحیان و حتی یهودیها قربانی این فتنه‌ها شدند. گویا در این سالها یهودیان تحریک شده<sup>۱</sup> اسپهان (مشخصا شهر یهودیه)،<sup>۱</sup> دو تن از هیربدان را دستگیر کرده زنده‌زنده پوست برکنده بودند. به دنبال این حادثه فتنه‌ئی برپا شد که به سرکوب کوتاهمدت یهودیان در کشور منتهی شد. این نخستین بار در تاریخ شاهنشاهی بود که یهودان کشور قربانی فتنه‌های دینی میشدند، بدون اینکه ایرانیان یا خود یهودیان در این فتنه‌ها

۱- شهر اسپهان از دیر باز و شاید از دوران ماد و هخامنشی، شامل دو بخش یهودی نشین و زرتشتی نشین بود. بخش یهودی نشین را «جهودستان» و بخش زرتشتی نشین را «گی» مینامیدند.

دستی داشته باشند؛ بلکه عوامل اصلی آن مبلغان تعصب‌گرای مسیحی بودند که با یهودیان- بسبب آنکه آنان را قاتلان عیسا میدانستند- دشمنی تاریخی داشتند و به‌عناوین گوناگون آزارشان میکردند و هر جا میتوانستند یهودیان را برای رضای خدایشان میکشتمند.

تعصب دینی و سرکوب دینی در هر زمانی تحت هر عنوانی که بوده باشد تنها نتیجه‌ئی که به‌دنبال دارد تشتت جماعات درون کشور و تضعیف بنیهٔ سیاسی و نظامی دولت خواهد بود. ایران همیشه مسکن پیروان ادیان و مذاهب گوناگون بوده است. هرگاه تسامح دینی برقرار بوده دولت به‌اوج قدرت و شکوه رسیده، و هرگاه ستیز دینی به‌راه افتاده دولت ناتوان شده است. در اوج شکوه شاهنشاهی هخامنشی پیروان ادیان و عقائد مختلف در زیر چتر حمایت دولت ایران در آرامش و امنیت کامل میزیستند و همه با ایرانیان برادر بودند. پس از آن نیز در هر دوره‌ئی که آزادی عقائد دینی در ایران تأمین بوده اقشار ملت در کنار یکدیگر به‌سازندگی ادامه میدادند و در یک وحدت همگانی در پشت سر شاهنشاه از آرامش و امنیت و تمامیت کشور حمایت میکردند. اختلاف عقیدتی و دینی همیشه بلای امنیت و آرامش ملت بوده است و در هر دوره‌ئی چنین اختلافاتی میتوانسته مشکلات متعددی را برای مردم کشور به‌وجود آورد. فقط کسانی خواهان اختلاف دینی بوده‌اند که خواهان حمایت منافع گروهی خودشان به‌بهای منافع ملی بوده‌اند. ریشهٔ تعصب دینی تنگنظری و انحصارطلبی است، و تنگنظریها کشور را به‌دائره‌های کوچک و کم‌توانی تقسیم میکند که هر گروه از حوزه‌های عقیدتی در هر کدام از این دائره‌های کوچک به‌طور جداگانه به‌فعالیت می‌پردازند و این امر به‌انعدام وحدت ملی منجر میشود و ضعف کشور را به‌دنبال می‌آورد. کدام‌یک از ادیان در جهان هست که پیروانش خود را برحق و دیگران را برباطل نمی‌پندارند؟ کدام‌یک از ادیان در جهان هست که قبول داشته باشد که عقائد مختلف میتوانند به‌وحدت برسند؟ یک ملت با عقائد و ادیان و مذاهب متعدد میتواند بدون توجه به‌اختلافات عقیدتی موجود با دستیازی به‌عناصر قومی و ملیتی به‌وحدت برسد؛ ولی اگر قرار باشد که مسئلهٔ تعدد ادیان و عقائد این ملت مطرح گردد و هر گروه عقیدتی در کشور به‌فکر این باشد که عقائد خودش را مسلط کند و دیگران را به‌پذیرش عقائد خودش وادارد، چیزی جز تفرقه و تشتت و مشکلات اجتماعی و تضعیف کشور به‌دنبال نمی‌آورد.

فیروز در میان مشکلات ناشی از اختلافات دینی در کشور به‌سلطنت نشست و تصمیم به‌مقابله با اقوام مهاجم و خزندهٔ ترک و تأمین امنیت مرزهای کشور گرفت. او سرگوریها را از نواحی قفقاز جنوبی بیرون کرد و کداریها را نیز شکست داده به‌درون بیابانهای شرقی دریای خزر

راند. در آن هنگام هپتال‌های افغانی تا حوالی طالقان و مرو رسیده بودند. فیروز در مقابله با هپتال‌ها شکست یافت و مجبور به قبول صلح شد، و طی قرارداد صلح موافقت کرد که شهر طالقان در دست هپتال‌ها بماند. این قرارداد یک غرامت جنگی سنگین بر دربار ایران تحمیل کرد و دولت ایران متقبل شد که آن‌را در چند قسط و در خلال چند سال به هپتال‌ها بپردازد. بعلاوه فیروز مجبور شد که برای تضمین پرداخت این غرامت فرزندش قباد را بعنوان گروگان به اخشونواز- شاه هپتال‌ها- بسپارد (سال ۴۸۱). این خفتبارترین شکستی بود که در تاریخ ساسانی و حتی در خلال شش قرن اخیر بر شاه ایران وارد شده بود، و شاه که گرفتار تفرقه ملی و دینی بود هیچ راهی جز تحمل آن‌را نداشت. ما نمیدانیم چه عواملی در پیشروی اخشونواز در خراسان سهیم بود، اما حوادثی که بعدها- به‌ویژه در زمان قباد بروز کرد- کم و بیش ما را متوجه این مسئله میکند که قدرت گرفتن بیش از حد حوزه‌های فقه‌ای کشور- که ناشی از سیاست انحصارگری دینی بود- چه بسا به اختلافات دینی میان بودائی‌ها و مانوی‌ها و زرتشتی‌های خراسان دامن زده باشد و سبب نارضایتی مردم نواحی شرقی ایران شده زمینه شکست فیروز از اخشونواز را فراهم آورده باشد.

پس از شکست فیروز از اخشونواز، هرمز سوم پایتخت را گرفت و به سلطنت نشست؛ ولی اخشونواز که میدانست فیروز مرعوب و باجگزار او است و تا او پادشاه باشد ایرانیان جرأت نخواهند کرد به جنگ وی برخیزند، به فیروز کمک کرد تا مجدداً به سلطنت دست یابد. فیروز در اواخر عمرش عملاً دست‌نشانده اخشونواز بود، و این بلائی بود که تفرقه‌افکنی‌های روحانیت و اختلافات مذهبی و رقابتهای اقتدارگرایان بر سر کشور آورده بود.

محافل نظامی ایران بعد از دوسه سال فیروز را مجدداً به جنگ با اخشونواز تحریک کردند. نتیجه جنگی که در سال ۴۸۴ در گرفت خفتبارتر از پیش بود. در این سال سپاه ایران به دام نقشه ماهرانه اخشونواز گرفتار آمد، بخش اعظم سپاه فیروز نابود شد، فیروز کشته گردید و آن عده از افراد خاندان سلطنتی که همراه او بودند به اسارت رفتند. یکی از دختران فیروز را اخشونواز به حرم خویش برد. او از این دختر دارای دختری شد که در آینده به همسری قباد پسر فیروز درآورد. ابن قتیه در اشاره به این جنگ مینویسد که فیروز در جنگ قبلی که شکست یافته بود طی قرارداد صلحی نقطه مرزی کشور ایران و متصرفات اخشونواز را در تخارستان (منطقه‌ئی در شرق هرات) تعیین کرده بود، و در آنجا نشانه‌هائی نصب گردیده بود و او و اخشونواز سوگند خورده بودند که هیچگاه سپاهشان را به پشت این نشانه‌ها عبور ندهند. ولی فیروز وقتی میخواست از نقطه‌ئی از این نقاط عبور کند نشانه سنگی را از برابر سپاهش حرکت داد و سپاه را در پشت آن نشانه به جلو برد.

وقتی اخشونواز با فیروز مواجه شد عهدنامه و سوگند را به‌یادش آورد و او را توبیخ کرد. او همچنین قرارداد صلح پیشین را در برابر لشکر ایرانیان بر فراز نیزه کرد و گفت که فیروز به‌قرارداد و سوگند بی‌وفایی کرده و پیمانِ خدایی را زیر پا نهاده است. سربازان سپاه فیروز وقتی متوجه عهدشکنی او شدند و دانستند که او سوگندش را شکسته است براو شوریدند و او شکست یافت و کشته گردید.<sup>۱</sup>

با بازخوانی گزارش چنین شورشی در ارتش درمیانهٔ جنگ، و با توجه به‌موضوع اختلاف سپهداران دوخاندانِ کارن و مهران که رقیبِ سنتی یکدیگر بودند، میتوان تصور کرد که برکناری هرمز سوم و روی کار آمدنِ فیروز نتیجهٔ رقابت میان شاپور از خاندان مهران و زرمهر از خاندان کارن بوده که به‌شکست مهران و پیروزی کارن انجامیده بوده است. زرمهر سوخرا کارن-فرماندار وقت سیستان- با روی کار آمدنِ فیروز به‌نیرومندترین شخصیت کشور تبدیل شد، و نفوذش به‌حدی رسید که وقتی فیروز به‌جنگ اخشونواز رفت او را در پایتخت به‌نیابت سلطنت نشانند.<sup>۲</sup> بی‌تردید شکست قبلی فیروز و شکست بعدی او که در اینجا منجر به‌قتلش شد، بی‌ارتباط با دسیسه‌ها و خیانت‌های شاپور مهران نبوده است. در شورش سربازان درمیانهٔ جنگ نیز باید دست نهانی شاپور مهران را جستجو کرد که منجر به‌شورش یا تن به‌فرار دادن بخشی از سپاه و در نتیجه شکستِ خفت‌بار و قتل فیروز گردید.

بعد از کشته شدن فیروز برادرش **بلاش** به‌سلطنت نشست. در دوران چهارسالهٔ سلطنت بلاش نفوذ اخشونواز در ایران همچنان برجا ماند و اعضای خاندان سلطنتی همچنان در اسارت یا گروگان اخشونواز ماندند. از وقایع دوران بلاش جز روایتهای افسانه‌مانندی که خبر از پیروزی زرمهر سوخرا کارن بر هپتال‌ها و بازگرداندن اسیران خاندان سلطنتی و دفاتر رسمی می‌دهد اطلاع چندانی در دست نیست. این روایتهای نیز حقیقتی ندارد و بی‌تردید برای مصرف داخلی و تبلیغ برای زرمهر در همان زمان ساخته شده بوده؛ زیرا ما میدانیم که قباد و خواهرش همچنان در اسارت اخشونواز ماندند و حتماً بقیهٔ اسیران نیز همچنان نزد اخشونواز به‌سر می‌بردند.

بلاش پادشاهی آزاداندیش و بی‌تعصب بود و به‌آبادانی کشور نیز علاقهٔ زیادی داشت؛ چنانکه بنا بر نوشتهٔ طبری، شهر بلاش آباد در عراق در ناحیهٔ جنوبی تیسپون، که بعد از فتح اسلامی ساباط نام گرفت، از ساخته‌های او بوده است. او کوشید که با درس گرفتن از نتایج اسفبار

۱- ابن قتیبه، عیون الاخبار: ۱/ ۱۹۹-۲۰۱.

۲- طبری: ۱/ ۴۱۵.

تعصبات و مداخلات روحانیت در امر سیاست کشور از نفوذ آنها بکاهد و مانع فشارها و سرکوبهای دینی شود. او برای جلوگیری از اختناق دینی و مذهبی طی فرمانی شدیداً تأکید کرد که اگر درجائی از کشور خانواده‌ئی در اثر فشار و تعدی از موطنش جلای وطن کند مسئولان آن ناحیه به شدت مورد مؤاخذه قرار خواهند گرفت و کسی حق ندارد سبب آوارگی دیگران شود.<sup>۱</sup> هدف بلاش از این فرمان شدید و غلیظ، که اعلان آزادی عقیدتی مردم کشور به شمار میرفت، جلوگیری از زیاده‌رویهای مغان متعصب و وادار کردن فرمانروایان محلی به دفاع از مردم (حتماً از نومیسیحیان کشور) در مقابل فشارهای مذهبی مغان بود. یهودیان میانرودان نیز از این فرمان مستفید میشدند؛ زیرا که جماعات تبلیغگر مسیحی نسبت به یهودیان شدیدترین خصومتها را اعمال میکردند، و گرچه کاری از دستشان ساخته نبود به چیزی کمتر از نابودسازی کامل آنها راضی نبودند. اما اقدامات اصلاح‌طلبانه بلاش مناسب میل محافل پرنفوذ کشور نبود و کشور را در آستانه جنگ داخلی قرار داد و کار را تا دخالت اخشونواز در امور سیاسی کشور پیش برد. در سال ۴۸۸ بلاش گرفتار یک کودتا شده توسط حامیش زرمهر سوخرا بازداشت و کور کرده شد، و بنا بر توافقی که میان **زرمهر** با اخشونواز حاصل شد قباد فرزند فیروز به پایتخت برگشت و به سلطنت نشاند. <sup>۲</sup> پاداشی که زرمهر سوخرا از مخالفان بلاش دریافت کرد، هم مادی بود و هم معنوی؛ و این دومی آنکه درباره او افسانه‌هایی دائر بر رشادتهایش ساخته شد و بر زبانهای مردم کشور افتاد، و گفته شد که پس از آنکه فیروز در جنگ با اخشونواز کشته شد و اهل بیت سلطنت به اسارت رفتند و اردوی سلطنتی فیروز غارت شد، زرمهر سوخرا با سپاه گرانی به جنگ اخشونواز برخاست و او را مجبور کرد که **فیروز دخت** و دفاتر دیوان و جواهرات سلطنتی را که از فیروز به غنیمت گرفته بود به ایران عودت دهد.<sup>۳</sup> این افسانه گرچه بی‌پایه بود اما در کشور شایع شد و برای زرمهر محبوبیتی فوق‌العاده به دنبال آورد و سبب شد که او به عنوان قهرمان ملی از پشتیبانی گروههای زیادی از افسران کشور برخوردار شده قدرت چشمگیری به هم بزند و به تلاش تسلط بر اراده قباد بيفتد و بکوشد که قدرت سیاسی را مثل عهد فیروز و بلاش در قبضه خود نگاه دارد.

---

۱- همان: ۴۱۸.

۲- همان: ۴۱۵.

۳- همان: ۴۱۵.